

لوح هزار بیتی (ابو الفضائل)

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



لوح هزار بیتی (ابو الفضائل) - مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ ص

۲۳۲

هو الابهی

یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله انچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید و به دقت تمام حسب الوصیت قرائت گردید. کلمه کرّته زادت حلاوة تا ان که معانیش چون قند مکرر مذاق را پر از شهد و شکر نمود چه که منبعث از خیر خواهی بود. مرقوم فرموده بودید که کلّ موقن به کتاب اقدس و کتاب عهد هستند هیچ منکری ندارد پس این اختلاف چیست و از کجاست؟ نزد ان جناب واضح است که ﴿يَقُولُونَ بِاللَّسَنَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ و از این گذشته استقامت شرط است به مجرد قول تمام نگردد، ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾. با وجود اقرار و اعتراف به کتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید.

مثلا بعضی از احباء ارض اقدس به لسان در نهایت فصاحت و بلاغت اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان مینمایند ولی با وجود تنبیهات شدیدة این عبد نظر به حکمت الهیه که بدون اطلاع نفسی به جهات چیزی مرقوم نماید خفیا متصلا مکاتیب به اطراف فرستاده که به انواع وسائل شبّهات در قلوب افکنند این اقرار با این اصرار در القاء شبّهات، بسی مباین. این نبندهای از مباینت هاست و قس علیها البواقی. این عبد نظر به این که مبدا از این جهات نفسی چیزی نگارد که نفعات دیگر داشته باشد چنین زحمتی را تحمل نمود که جمیع مکاتیب را با وجود مشاغل بی پایان قرائت کند و انچه اشاره یا کتایة مناسب نه محو نماید. چهار سال به جان عزیزت که هر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی مرگب میخورم و به این امید که به قدر امکان محافظه خواهد شد بعد



ORIGINAL

یک دفعه ملاحظه گردید که از اطراف مکاتیب سرّیه دسته دسته اعاده مینمایند و چون به مضامین نظر شد جمیع مکاتیب مملوّ از القاء شبهات. دیگر ملاحظه نمائید حالت تأثرات این عبد را که در حالتی که مستغرق در بحر بلاست و جمیع اعداء از جمیع نقاط مهاجم و مشکلات بی پایان و زحمات و مشقّات بی کران با وجود این شب و روز در اعلاء کلمه الله مشغول و فریدا وحیدا در بین احزاب عالم مقهور. با وجود این دوستان نیز جمیع اوقات و امورشان را حصر در خرابی این عبد نمایند شب و روز در نهایت رفاهیت و نعمت و اسودگی گذرانده جمیع اوقات را صرف تخریب بنیان عهد و پیمان نمایند، آیا ثمرهء کتاب اقدس این شد؟ آیا نتیجهء کتاب عهد این است؟ آیا مضمون وصیّت الله این بود؟ آیا نصوص الهی این مقتضی داشت؟ فانصفوا یا اولی الانصاف. و این معلوم است چون زمام امور از دست این عبد برود البتّه در جمیع امور فتور حاصل گردد و هر کس به حسب فکر خویش حرکت نماید.

حضرت روح خطاب به اصحاب میفرماید: [أَنْتُمْ مَلْحُ الْأَرْضِ إِذَا فَسَدَ الْمَلْحُ بِمَا ذَا يُمَلِّحُ؟] و اما سبب این اختلافات چیست و کیست مرقوم فرموده بودید. ان جناب بحقّ یقین و عین یقین اساس و جهت و سبب را بتمامه مطّلع هستید [اتَّقُوا مِنْ فَرَّاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ].

ولی این عبد قسم به حضرت مقصود که با نفسی جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئیس المشرکین به کنایه و اشاره نفهمانم و شیعهء شنیعه نگویم و طیور لیل نخوانم و ناعق ننمام و ضمنا تفسیق و تکفیر ننمایم کلّ را احبّای الهی گویم و دوستان جمال مبارک خوانم نهایتش این است که گویم در میثاق الهی متزلزل نشوید و در امر الله اختلاف نیفکنید عزّت پایدار را محض افکار بی پائی از دست مدهید تیشه بر این بنیان زنید و ریشه کلّ را مکنید الطاف و عنایات جمال مبارک را روحی لاجبّائه الفداء به خاطر ارید و بر زحمات و بلایا و مشقّات و زنجیر و اسیری او رحم کنید خون مطهر حضرت اعلی را روحی لثربته الغائبه فداء هدر ندهید.

صد هزار نفوس مقدّسه با کمال وجد و طرب در امر الهی جانبازی نمود و با وجد و طرب به قربانگاه ربّانی شتافت خائمان بر باد داد و مال و منال به تاراج، اطفال خرد سال به اسیری داد و اهل و عیال بی معین و دستگیر گذاشت حال شما که در نهایت عزّتید و در منتهای راحت نه غمی نه غصّه ای نه بلائی نه زحمتی از جمیع اهل عالم مستریح تر حتّی از زحمات و مشقّات و تحمّل تکلیفات دولت بی خبر زحمات ان فدائیان را اقلّا از میان نبرید و ذلّت کبری از برای امر الله و خود روا مدارید لکن لا حیات لمن تنادی. با وجود این الحمد لله تا به حال نه قلمها و نه لسانا و نه کتایه و نه اشاره و نه ضمنا نفسی را تفسیق ننمودم تا چه رسد به تکفیر و انشاء الله به کلّ شب و روز خدمت نموده و خواهم نمود ابدان نظر به قصور احدی نخواهم کرد بلکه محض عبودیت به استان مقدّس جانفشانی خواهم نمود. ملاحظه فرمائید چند روز پیش از ایران خبر رسید که امت یحیی جشن گرفته اند و رقص کرده اند که الحمد لله بعضی از اهل ارض اقدس در حقّ فلان ردّ نوشته اند و اعلان کرده اند و بر دو فرقه شده اند و فلان را رئیس المشرکین دانسته اند و حزب شیعهء شنیعه شمرده. این عبد به قسمی متأثر شد

که آن شب را تا به صبح به ناله و مناجات مشغول شد و چنان احتراقی در قلب حاصل گشت که صبح در وجه اثر غریبی از احتراق نمودار شد که معلوم گردید که در کبد چنان تاثیر نموده که شبه آن در وجه ظاهر شده. با وجود این ابداء ذکر نمود و شکایتی نکرد ولی بعضی از احباء از این خبر ابداء متاثر نشدند بلکه متبسمانه استماع نمودند یا حسرة علینا نتیجه عهد و میثاق نیر افاق این شد که دوستان حق چون آن جناب خون بگریند و دشمنان رقص و طرب نمایند و اگر سستی و فتور دوستان الهی در پیمان رحمانی چنین استمرار یابد به عتبه مقدسه روحی لثابه الفداء قسم که بدتر از این گردد و بکلّی اساس الهی متزلزل شود و جمیع در بئر ظلماء خذلان ابدی گرفتار ایم. این عبد حال در شب و روز امید و رجائی که از درگاه احدیت دارم این است که انشاء الله به زودی از این دام گرفتاری نجات یافته به عالم دیگر شتابم تا در آن عالم نه از ستایش احباء و نه از سنگ طعنه مکفّرین به اشاره و ایما خبر گیرم.

و اما چاره این کار استفسار فرموده بودید. تا دوستان را امید باقی که توان به تدبیر و اراجیف این عین حیات میثاق را از مجرای اصلی تحویل نمود و این کوب منیر را از فلک اثیر به برج دیگر نقل کرد ابداء این فسادها تمام نشود و این غمام ظلمانی از افق امر الله زائل نگردد. اما اگر یاران چنان که باید و شاید بر عهد و پیمان قیام نمایند و ثبوت و رسوخ بنمایند دیگران از تغییر و تحویل مرکز میثاق نومید شوند و ترک تحریک و تدبیر نمایند کم افق نورانی امر الله از این ابر غلیظ پاک و مقدس گردد و دوستان حقیقی و یاران صمیمی چون آن یار مهربان روح و ریحان یابند و دشمنان حضرت یزدان محزون و مایوس و سرگردان بادیه خذلان گردند و جمیع اجزاء در ظلّ سدره منتهی از هر افقی محفوظ و مصون مانند. بعد از صعود به قوت توکل و نیروی تایید جمال قدم روحی لاحباء الفداء در جمیع افاق علم کلمة الله چنان مرتفع گردید که اعداء خون گریستند و دوستان امیدوار گشته بی نهایت مسرور و محظوظ گشتند. حال از نشر این نفحات غیر مرضیه قضیه بر عکس گردیده و عنقریب سوء نتیجه و خذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهر الفساد فی البرّ و البحر و این عبد همدمی جز چشم گریان و دل سوزان ندارد، عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار، انما اشکو بیّ و حزنی الی الله. و دیگر آنکه از ضدیت قدیمه بین احباب و این وسیله فتور در میثاق گشته مرقوم فرموده بودید.

اولا آنکه اهل فتور را سبب مشهود و مشهور است و پیش از صعود و تلاوت کتاب عهد میان جهتین اصلا اسباب تقار در میان نبود بلکه اکثر با هم الفت داشتند و در میان بعضی که جزئی کلفتی بود به الفت تبدیل شد و میان نفوس دیگر که الفت بود به سبب ثبوت یکی و تزلزل دیگری بالعکس کلفت حاصل گشت. در میان متزلزلین دوستان به قسمی عداوت بود که نسبت به یکدیگر هر اسنادی مینوشتند و تفسیق و تجهیل و تحقیر مینمودند که فلان سبب تزییع امر الله گشته و به سبب شدت جبارت این طائفه را رسوای خاص و عام نموده و استشهاد تمام کرده که شیعه خالص مخلص مرتضی علی است و از هر مذهبی جز اثنی عشری بیزار است دیگری نسبت به دیگری مرقوم مینمود که این شخص نه چنان به فسق و فجور مشغول شده که شرح توان داد سبب ملامت و شماتت اعداء شده و از این قبیل بسیار و این عبد جمیع این اوراق را در زاویه نسیان می

انداخت و از اوراق بیپوده می‌شمرد و به احترام و ایستادگی و رعایت و خدمت امر می‌کند. حال به جهت فتور در میثاق منتهای اتفاق را حاصل نموده‌اند پس معلوم شد که اساس اصلی اختلاف و ایستادگی بین نفوس احبّاء ثبوت و تزلزل است ثابتون متفق و اهل فتور نیز متحد پس باید به عون و عنایت جمال مبارک توکل نمائید و در حقّ این عبد دعا نمائید که بلکه انشاء الله به عبودیت جمال قدم کما هو حقّه قیام نمایم و همچنین در حقّ اهل فتور دعا فرمائید که خدا یک قدری عقل و فکر و انصاف احسان کند یخربون بیوتهم بایدیم اگر آنها محتاج به دعا نیستند ادعا مینمایند این عبد در نهایت احتیاج است و به جز دعای خالص منبعث از حقیقت قلب دوستان و تضرّع و ابتهالشان در این نشئه انسان سبب تایید و علّت حصول توفیقی نداند. و دیگر آنکه اهل فتور پاپی این عبد پر قصورند و این عبد حال مدّت چهار سال است که تحمل جفا و انکار و اقترا و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و مینماید چنانچه اگر در بعضی اوراق و مکاتیب دقت فرمائید ملاحظه میکنید که جمیع ایّاک اعنی یا جار است و خود در ضمن حکایت گوشدار. گاهی ثابتین مشرکین شمرده شده است مقصد این است که به تصریح مشرکین تلویح رئیس مشرکین نمایند و قس علی ذلک. ولی این عبد به فضل و عنایت جمال مبارک دلبسته و از این نسبتها از رده نگشته با وجود این با کمال محبت با کلّ رفتار کرده و خیر کلّ را خواسته و شب و روز منتهای زحمت را به جهت راحت کلّ میکشم و سمّ عذاب را میچشم و تیر جفا را هدف می‌شوم و اه بر نیارم و ناله نکم و فریاد و فغان نمایم. لکن از جهت اهل فتور هر ساعتی هزار شکوه و شکایت صادر حکایتی را خلق نمایند و خود تشهیر دهند و بعد اظهار شدت تأثر و تاثیر نمایند تا سبب رقت قلوب گردد و علّت تحسّر نفوس تا به این سبب بغضی از این عبد در نفوس حاصل شود. ملاحظه نمائید هیچ افترائی ماند که به جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء زده نشد هر کس در مهد راحت ارمیده و به نهایت اسایش در بستر ارایش غنوده و جمال مبین هدف سهام کلّ مبغضین بود و حصن حصین کلّ مؤمنین با وجود این شکایت ضمنی از ظلم جمال مبارک مینمودند و فریاد و اه و ناله میکردند. سبحان الله این عبد شکایت از ظلم بر میثاق و تعدی بر عهد و تعرض به این عبد و حصول جمیع این بلاها و رزایا ندارد اهل فتور به این قناعت نموده فریاد شکایت را به عیوق رسانده اند، چه خوش گفته عجیب حادثه ای و غریب واقعه ای، انا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی.

احبّای پر فتور از جهتی سهم جفا به جگر گاه این عبد روا دارند و از جهتی ناله و فغان آغاز کنند تا به این وسیله نیز در قلوب شبهه ای اندازند فباطل ما هم یعملون و مکروا مکرمهم و عند الله مکرمهم. سبحان الله نور حقیقت را به سبحات شبّهات پنهان توان نمود و یا افتاب راستی را به سحاب مفتریات پنهان توان کرد؟ لا والله، مگر آنکه اغراض بصیرت را بکلّ کور و بصر را بتمامه محروم و مهجور نماید در این صورت احتیاج به سحاب و سبحات نیز نماند.

" چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار "

" چون غرض امد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد "

باری مقصود این است که حزب فتور پاپی این طیور شکورند و انی فراغت از حرکات و سگات پر وحشت نمایند و فوراً ناله بلند کنند که پاپی ما هستند و متعرض بما و این عبد دائماً مساء و صباحاً احباً را وعظ و نصیحت مینمایم که حضرات کلّ دوستان جمال مبارک بودیم و در ظلّ خیمهء حیات حال اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرض ننمائید و پاپی نشوید هر کس هر قسم میخواید حرکت نماید لیس لک من الامر شیء و لست علیهم بمسیطر. کاری به کسی نداشته باشید لسان حیف نیست که به ذکر مادون مشغول شود به ذکر حقّ مانوس شوید در محافل و مجامع به تلاوت آیات و مناجات و بیان دلائل و حجج و برهان پردازید و وصایای مبارک را تکرار کنید و از روی و خوی او حکایت و از روش و سلوک او روایت نمائید و از فضل و جودش بشارت دهید تا محفل ابرار گلشن اسرار گردد و مجلس احرار افق انوار شود. و هر یک از احبّاء به جائی مکتوبی مرقوم نماید با وجود مشاغل عظیمه ان مکتوب بقدر امکان قرائت میشود که اگر نسبت به نفسی مخصوص کلمه ای باشد محو میشود دیگر چه کنم. الان مدّت دو سال است که از مدینه ای رانجئه فتور پر زور استشمام مینمایم به قسمی که به قوت تمام بر محو میثاق قیام نموده اند با وجود این تا به حال ابراز ندادم و ستر کردم و مراجعت در بعضی امور نمودند بلا فتور به ترویج بر خاستم دیگر چه کنم لکن این نفوس نه به سکوت ساکن گردند و نه به پاپی شدن ساکن به دو چیز سکون برایشان حاصل گردد یکی به تحویل مرکز میثاق و اجرای سلسبیل عهد در مجرای دیگری و یا خود مایوسی از تاثیر تدبیر. مختصر این است تا تمام قوت را در تشویش افکار و تخدیش اذهان و تشتیت شمل امر رحمن و تفریق جمع دوستان مبذول ننمایند آرام نگیرند و ان جناب نیز اندکی به این کیفیت پی برده اید چه که از بعضی وقایع جزئیّه اطلاع یافته اید و بر شما این قضیه مجهول نیست، ولی غافل و ذاهلند که این غبار و گرد افتاب عهد را پنهان ننمایند و این تدبیر جلوهء تقدیر را نهان نکنند و این سداها امواج این بحر را صدّ ننمایند و این گریادها شجرهء انیسا را از بیخ و ریشه نکنند. عنقریب نفوسی به فیوضات ملکوت ابهی مبعوث گردند که سیف شاهر میثاق را بر هیکل افاق بیاورزند و نور عهد قدیم را از افق جبین طالع فرمایند و علم پیمان را در قطب امکان برافرازند یومئذ یستبشر المؤمنون. اما این عبد مقام نفسی را اعتراض ننمایم و از حقوق نفسی اغماض ننمایم در هر صورت رعایت کلّ نمایم و خدمت به جمیع کنم چه که کلّ در ظلّ سدرهء مبارک بودند معززند و محترم و موقرند و مکرم کسی نباید بر کسی اعتراض کند و یا خود بهانه نماید.

و اما قضیهء ادّعی الوهیت و ربوبیت. این عبد الحمد لله از بدو نشئت طینتم به ماء عبودیت مخمّر گشته و کینونتم به نسیم جانبخش رقیّت نشو و نما نموده چنانچه سه سنه قبل از این به احبّای عراق مرقوم شده است اعلموا أنّ العبودیة بعنبتة السّامیة هی إکلیلی الجلیل و تاجی الوهّاج و بها افتخر بین ملکوت السّموات و الأرضین. و چندی پیش سؤال نموده بودند جوابی مرقوم شد لازم شد که سوادش در این مکتوب مرقوم گردد.

﴿ هو الابهی ﴾

أيها الخليل الجليل قد تلوت آيات شكرك لله ربّ السموات والأرضين بما كشف الغطاء وجزل العطاء وأرسل السماء مدرارا وأنزل من معصرات الحيات ماء ثجاجاً وأحيى به بلدة طيبة أنبت بإذن ربها واهتزت وربت و اخضرت و تزينت بكلّ زوج بهيج و لمثلک ينبغي أن يستبشر ببشارات الله في هذه الأيام التي فاضت بفيوضات ربك القديم تالله الحق إن الأشعة الساطعة قد سطعت وإن نسائم رياض الأحذية قد هبت وإن بحور الحيوان قد ماجت و ينابيع الحكمة قد نبعت و أنوار العرفان قد لمعت و نجوم الهدى قد بزغت و مطالع الآيات قد أضاءت و مشارق البيئات قد أشرقت بالنور المبين و أبواب الملكوت مفتوحة على وجوه أهل السموات والأرضين وإنك أنت يا أيها المتمسك بذيل رداء الكبرياء و المتشبث بالعروة الوثقى دع المتزلزلين الضعفاء المستغرقين في بحور الشبهات الغافلين عن المرجع الوحيد المنصوص بميثاق الله من ربك الكريم لأنهم في معزل من مواهب ربك و في عمه عظيم تالله الحق سوف ترى راية الميثاق تخفق في أعلى قلل الآفاق و إن نير عهد ربك يشرق إشراقا تشخص منه الأبصار عند ذلك ترى المتزلزلين في خسران مبين و الغافلين في حسرة و يأس شديد.

ای خلیل مکتوب ان جناب واصل و از نفحات رياض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه مقامی را طالب و مدعی، قسم به جمال قدم که این عبد از رانحه ای که بوی ادعا نماید متنفر و در جمیع مراتب ذره ای از عبودیت را به بحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننماید چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نمودند. حضرت قدوس - روحی له الفداء - یک کتاب تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش [إني أنا الله] است و جناب طاهره [إني أنا الله] را در بدشت تا عنان اسمان به اعلی النداء بلند نمود و همچنین بعضی احباً در بدشت و جمال مبارک در قصیده و ورقائیه میفرماید:

كلّ الألوه من رشح أمرى تألّمت

و كلّ الربوب من طفح حكمى تربت

ولی یک نفس را فرمودند که به عبودیت کما هی حقها قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهیم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است تالله الحق ذلّ رقاب کلّ مقام و خضع أعناق کلّ مقام و رتبة لهذا المقام العظيم. (عبدالبهاء عباس)

﴿ هو الله ﴾

﴿ قزوین جناب عبدالحسین علیہ بہاء اللہ الابی ﴾

﴿ هو الابی ﴾

ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو ہمنامیم تو خوشکام و من گمنام تو بہ عبودیت او قائم و من ہنوز در وادی عصیان و بادیه نسیان ہامم. تو چون موفق بر عبودیت او شدی دعائی نیز در حق من نما شاید بہ عجز و نیاز و نفس پاک یاران این عبد نیز در میدان عبودیت حرکتی نماید. (عبدالہاء عباس)

باری این عبد حصیر عبودیت را بہ سریر ربوبیت تبدیل نماید و بندگی استان جمال مبارک را بہ خداوندی عالمیان مبادلہ نکند بہانہ جویان بہتر آنکہ بہانہ دیگر کنند و بہ جہت تشویش اذهان و تحدیش افکار یاران متزلزلان اراجیف دیگر بچویند چہ کہ این تیر سہم نافذ نہ و زخم این خنجر بر جگر وارد نہ.

جمال مبارک در سورہء ہیکل میفرماید: [قد خلقت للألوهیة مظاهر و للربوبیة مطالع]. و در رسالہء ابن ذئب میفرماید: [سبحان اللہ ذکر ألوهیة و ربوبیة کہ از اولیا و اصفیاء ظاہر شدہ ان را اسباب اعتراض و انکار قرار دادہاند].

حضرت صادق فرمودہ [العبودیة جوہرہ کنہا الربوبیة].

و حضرت امیر در جواب اعرابی کہ از نفس سؤال نمودہ فرمودہ [و ثالثها اللاہوتیة الملکوتیة و ہی قوۃ لاہوتیة و جوہرہ بسیطة حیة بالذات (الی ان قال) - علیہ السلام - فہی ذات اللہ العلیا و شجرة طوبی و سدرۃ المنتہی و الجنة المأوی].

و همچنین در ان رسالہ از لسان حق صادر کہ حضرت امیر فرمودہ [أنا الذی لا یقع علیہ اسم و لا صفة].

و همچنین فرمودہ [ظاہری إمامة و باطنی غیب لا یدرک].

و همچنین از لسان ابی عبد الله - علیه السلام - روایت فرموده که گفته‌اند [نحن كعبة الله و نحن قبلة الله و نحن وجه الله].

و همچنین میفرماید: [روی جابر عن ابی جعفر - علیه السلام - قال یا جابر علیک بالبیان و المعانی فقال - علیه السلام - أما البیان هو أن تعرف الله سبحانه لیس کمثلہ شیء فتعبده و لا تشکر به شیئا و أما المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و أمره و حکمه و علمه و حقه إذا شئنا شاء الله و یرید ما نریده]. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که از لسان اولیاء چه نعماتی صادر و چه اهنگی بلند و اسم اعظم روحی لاجبائه الفداء به ان اقامه حجت و برهان بر منکر میفرمایند و این عبد جز فانی محض و انعدام صرف تحریرا و تقریرا ذکر نموده باز مورد صد هزار اعتراض و انکار است. و ایلا اگر معاذ الله به کلمه ای از این کلمات تفوه نماید ان وقت چه اثتی افروخته گردد و چه شورشی از حزب فتور بر خیزد.

ای یاران الهی و منصفان حقیقی در رساله خال قدری ملاحظه فرمائید که در حق خاک پاک حضرت سید الشهداء روحی له الفداء چه میفرماید، قوله الحق مثلا ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم ان حضرت را که بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه ان دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفای ذره‌ای از ان مرزوق شد شفایافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از ان تراب مقدس را به یقین کامل و معرفت ثابته راسخه در بیت داشت جمیع مالش محفوظ ماند. و این مراتب تاثیرات ان است در ظاهر و اگر تاثیرات باطنیه را ذکر نمایم البته خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین خدا بالمره خارج گشته. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که در وصف خاک عطرناک یک حرف از حروف فرقان چنین اوصاف و نعوت بیان فرموده اگر شرک این است که حزب فتور فهمیده اند در این صورت نفس مقدس محل اعتراض واقع گردد. در زیارت حضرت سید الشهداء روحی له الفداء جمال قدم روحی لترتبه الفداء به نعت و ستایشی خطاب فرموده‌اند که از اول ابداع تا یومنا هذا چنین اوصاف الوهیت و نعوت ربوبیت در حق مظهری از مطالع مقدسه نشده است، مثلا میفرماید: [آه آه من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود و ورد علی مالک الغیب و الشهود من الذین نقضوا میثاق الله و عهده و أنكروا حجتہ و جحدوا نعمته و جادلوا بآياته. فآه آه أرواح الملائع الأعلى لمصیبتک الفداء یابن سدرۃ المنتهی و السر المستسر فی الکلمة العلیا].

و همچنین میفرماید: [لولاک ما ظهر حکم الکاف و التّون و ما فتح ختم الرّحیق المختوم و لولاک ما غرّدت حمامة البرهان علی غصن البیان و ما نطق لسان العظمة بین ملاء الأدیان بجزک ظهر الفصل و الفراق بین الهاء و الواو].

و همچنین میفرماید: [بک ظهرت قدرة الله و أمره و أسرار الله و حكمه لولاك ما ظهر الكنز المخزون و أمره المحكم المحتوم و لولاك ما ارتفع النداء من الأفق الأعلى و ما ظهرت لثالثي الحكمة و البيان من خزائن قلم الأبهى].

و همچنین میفرماید: [أنت الذي بإقبالك أقبلت الوجوه الى مالک الوجود و نطقت السدرة الملك لله مالک الغيب و الشهود].

و همچنین میفرماید: [كل الوجود لوجودك الفداء يا مشرق وحى الله و مطلع الآية الكبرى و كل النفوس لمصيبتك الفداء يا مظهر الغيب فى ناسوت الإنشاء].

و همچنین میفرماید: [بک أشرفت شمس الظهور و نطق مکلم الطور و ظهر حکم العفو و العطاء بين ملاء الإنشاء أشهد أنك كنت صراط الله و ميزانه و مشرق آياته و مطلع إقتداره و مصدر أوامره المحکمة و أحكامه النافذة].

و همچنین میفرماید: [أشهد أنك كنت كنز لثالثي علم الله و خزينة جواهر بيانه و حكمته بمصيبتك تركت النقطة مقرها الأعلى و اتخذت لنفسها مقاما تحت الباء أنت اللوح الأعظم الذى فيه رقم أسرار ما كان و ما يكون و علوم الأولين و الآخرين و أنت القلم الأعلى الذى بحركته تحركت الأرض و السماء].

بعد میفرماید: [سبحانک اللهم يا إله الظهور و المجلى على غصن الطور أسئلك بهذا النور الذى سطع من أفق الانقطاع و به ثبت حکم التوکل و التفویض فى الإبداع]. انتهى

و امثال این بیانات بسیار و در کتب و الواح الهی بی شمار و آنی آدرجت فى هذه الورقة نبذة منها لتكون بصيرة لأولى النهى و لثلاثي الأقدام من صراط الله إذا سمعت الآذان محامد و نعوتاً لتراب انتسب لعقبته السامية فى عالم الكيان بعد البيان و ظهور العيان.

این ستایشی بود که اسم اعظم روحی لاجبائه الفداء در حق ذات مقدسی از ادلاء فرقان فرموده اند فاعتبروا یا اولی الابصار. و معاذ الله از ذکر این کلمات الهیه همچو گمان نرود که این عبد مدعی یک کلمه از این مقامات است. استغفر الله عن ذلك إني عبد آمنتم بالله و آياته و ليس لى شأن إلا الذلّ و الانكسار و الضعف و الانعدام فى جميع الشئون و الأطوار و ليس لى أمل إلا العبودية المحضه لله الحق العزيز الجبار.

باری امواج شبهات است که مرتفع از بحر مفتریات است و ترویج متشابهات است که در شرق و غرب کافه جهات است. امید این عبد چنین بود که جمیع احبای الهی بمنزله جناح این طیر مظلوم باشند تا در فضای خدمات امر الهی بال و پری بگشاید و مقاومت جنود مهاجمه اعداء تواند. حال جمعی از دوستان کمر بر بسته و به سنگ طعن بکلی بال این مرغ بی اشیان را شکسته و به این قناعت ننموده فریاد از ظلم و ستم نمودند و گریه و

زاری آغاز کردند با وجود آن که تعلیمات خفیه متتابع است و مکاتیب سریه مترادف و جمیع هادم بنیان میثاق ثابت لائح. ولی این طیر مظلوم را عقاب حی قیوم مجیر و ظهیر و این مرغ بال و پر شکسته را عنقاء مشرق احدیت معین و نصیر سهام طعن را سینه سپر نمایم و سنان طغیان را جان و دل هدف کنم هر بلائی را در سبیل او قبول نمودم و هر مصیبتی را به جان و دل آماده گشتم از رفتار کلّ شکرانه نمایم و از کردار جمیع چشم پوشم و شب و روز به خدمت امر الله وحده پردازم هیچ اسمی و رسمی نخواهم و هیچ نام و نشانی نجویم از هر وصفی بیزارم و از هر نعمتی در کنار. جمال مبارک روحی لاجبائنه الفداء در یوم ولادت اول اسمی که عنایت فرمودند عباس است و بعد از چندی در ایام طفولیت این عبد را احضار و بعد از اظهار عنایت کبری و موهبت عظمی مهر جدّ بزرگوار روحی له الفداء را التفات فرمودند و آن دو مهر منور است که سبج یکی از آن مهر حسّاس عبده عباس است این اسم و لقب و نعت و ستایش این عبد و لا ارضی لی صفة و لا نعتا و لا اسما و لا سمة الا هذا الاسم القدیم. دیگر آنچه از قلم اعلی در کتاب اقدس و کتاب عهد و سائر الواح نازل محض جود و فضل است. ای احبای الهی تقید به اسماء و تشبث به اوصاف سر گردانی است و چون باد بادیه پیمائی کمر خدمت برنیدید و در نشر نفحات الله بکشید و در اعلای کلمه الله جانفشانی نمائید قدری در حالت انقطاع حضرت روح الله ملاحظه نمائید که آن روح مجسم و نور مصور در سنّ دوازده سالگی به چه ازادگی به مشهد فدا به چه شوق و اشتیاق شتافت و چگونه جان فشانی نمود. کار از دو شقّ خارج نه یا به خدمت امر مقدّس مؤید میگردیم یا نه اگر به این موهبت کبری موفق شویم جمیع اسماء حسنی طائف حول و اگر مایوس و محروم شویم از اسماء و القاب و اوصاف و احساب چه ثمر پدیدار فاستغنوا عن کلّ اسم و صفة فی ظلّ ربکم الرحمن الرحیم، تالله الحقّ إذا حفظتم وصایا الله و ثبتتم علی میثاق الله یخدمکم کلّ الأسماء الحسنی و یتباهی بکم کلّ الصّفات العلیا دعوا هذه الأوهام ثمّ ابدلوا جهدکم فیما یتنور به وجوهکم فی ملکوت الله المهیمن القیوم و تتلقیکم به ملائکة القدس و تدرکم به بشائر الفوز و الفلاح من جبروت ربکم القدیم.

باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه بلائی و چه اضطرابی از جهتی هجوم ملل اولی و از جهتی جنون سائر اعداء و از طرفی دسائس امت یحیی و از سمتی وساوس بد خواهان سیاسی در مراکز علیا و از شطری اداره امور معضله عکا و از هر جهت مکاتبه و مراسله به سائر جهات و جواب مسائل معضلات و وقتی سر گردانی در تمشیت مهمّات و ساعتی حیرانی در تادیبه دیون، در بعضی اوقات و شب و روز در حسرت و تأسّف از هجوم جنود شبهات و نشر متشابهات. با وجود این دوستان اکتفا به بلایای این عبد ننمایند آنان نیز به کمال تدبیر در سرّ سرّ تعلیمات خفیه به اطراف ارسال نمایند و نشر اراجیف کنند و بنیان پیمان را فتور خواهند و در وهن قصور نکنند با وجود آن که هیچ زحمتی ندارند و هیچ تعبی ندانند و هیچ فکری نیندیشند و از هیچ چیز نه جزئی و نه کلیّ مسئول نباشند و مکلف نگردند،

" لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر من نام فسق داوری دارم خدایا من که را داور کنم ".

الهی تری وحدتی و غربتی و کربتی و تشاهد نحول جسمی و ذهول نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف آرکانی و تزلزل اعضائی و تزعزع وجودی و تضییق صدری و خفقان قلبی و زهاق روحی و عدم شروحو و شدۀ بلائی فی سبیلک و کثرة ابتلائی فی محبتک ای رب استاصلت الزوابع دوحتی الناشئة و أقلعت الزلازل ارومتی الثابتة و أخذتني أعاصير البلوی و أهلکتني شدائد البساء و الضراء ای رب ضاقوا بی ذرعا و استأثروا بی هوانا و رشقوا علیّ سهاماً و رضیوا لی حرماناً و إنی بعزّتک فرید و حید فی ملکک و لیس لی ملجأً منیع و لا ملاذ رفیع إلاّ ملکوتک الأبهی و لیس لی مناص و لا مجیر إلاّ جوار رحمتک الکبری ای رب فارفعنی حتیّ تمخّذ هذه النّار المؤجّجة فی قطب الاضلاع و الأحشاء و یسکن هذا الطّوفان المتواصل و الغبار المثار الی کبد السّماء حیئنذ یستریح روحی و ینتعش قلبی و یفرح ذاتی و ینشرح بفضلك و موهبتک لأنّ أحبّک استثقلونی و عبادک وقعوا فی حرج من وجودی و إنی أحاطنی القصور و ما تمکنت ممّا کنت أرجوه فی یوم النّشور یا ربّی الغفور أدركنی أدركنی نجّی نجّی من هذا الوهاد و خلّصنی من هذا السنین الشّداد إنک أنت مخلص کلّ عبد آواب.

اما قضیهء زجر احباب از بعضی اوضاع، این معلوم ان جناب است که اهل فتور و حزب حشر و نشور در نهایت شین و شورند و به هیچ وسیله ای ساکن نگردند و اگر این عبد با احباً نیز با گرز و چماق درافتم دیگر کسی در میدان باقی نماند بکلی باید انّا لله و انّا الیه راجعون خواند و از هر چیز چشم پوشید. این عبد به مجرد این که به نفسی نصیحتی نمایم فوراً حزب فتور اطراف او را گیرند و از عهد و میثاق منحرف نمایند چنانچه به کرات در این ارض تجربه شد. حال بکلی پا و دست این عبد بسته و به گوشه ای نشسته و سیر و تماشا مینماید تا خدا چه راهی بنماید و قضا چه امضا کند. شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی رئیس موهومند، گفتم لا والله مرؤوس مظلوم به قول شما این ریاست موهومه است و چنین مغبوطه، وای اگر ریاست معلومه بود چه میشد با وجود ان که عبارت از بلا و محن است چنین رشک و غبطهء هر انجن است. وای اگر کام دل و راحت جان بود. حال نقلی نشده است این عبد به روضهء مطهره قسم گوشه ای گیرد و توشه ای نپذیرد نفسی این ثقل اعظم را چندی حمل نماید چه ضرر دارد و الله سبب روشنی چشم این عبد شود و علت راحت جان و اسایش وجدان گردد و اگر کسی در این قضیهء شبهه نماید تجربه کنند چه ضرر دارد و الله الذی لا اله الا هو ان یوم یوم عید این عبد است و اگر به صدق و راستی اقدام شود البتّه فوائد کلی بخشد و من به جان و دل تایید نمایم و تعلیمات سرّیه به جائی نفرستم و تحدیش افکار نکم و تشویش اذهان ننمایم و تفریق کلمه الله نجویم و مظهر باطن و مظهر ظاهر تشکیل ننمایم به صدق محض و راستی صرف اقدام نمایم و جمیع این مشکلات را حلّ کنم ادعای مظلومیّت نکم و کسی را نسبت زاغ ندهم و خویش را بلبل ننمایم و ابداً به وهن احدی راضی نشوم و چون اهل اروپا مذهب سرّی تاسیس ننمایم و خفّیا با نفسی مخبره نکم.

حضرت روح میفرماید: [ایا کسی سراج را زیر فانوس حدید مینهد؟] لا والله. سراج به دست گرفته و واضح به هر دیده مینماید هر امر سرّی ظلام است و هر نجوی مذموم در کتاب عزیز علام.

باری مختصر این است که در این مدت به جان عزیزت نهایت رعایت و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه نفرمائید که این عبد روش و حرکت را تغییر میدهد این روش سچیّه این عبد است اگر اشنایان انکار کنند الحمد لله جمیع بیگانگان شهادت میدهند که این عبد به هرنفسی خواه محسن و خواه دون ان کمال محبت و شفقت را مینماید و ابا تعرض نمیکند اگر استشهاد لازم شود جمیع اهل بریة الشّام مهر نمایند و به سوگند تاکید کنند، سبحان الله روش و سلوک و جمیع شئون این عبد نزد بیگانگان مسلم ولی اشنایان انکار کنند، و الفضل ما شهدت به العداء.

ای دوستان الهی گان نمائید که در ضمن این بیان مقصود اشخاص مخصوصند بلکه مقصود حزب فتور است و شما را به جمال قدم قسم میدهم کسی را توهین نمائید و خواری به جهت نفسی نخواهید آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضرّ و ضلال و وبال به ما تصریحا او تلویحا او ضمنا بدهند ابا تعرض نمائید و کسی را تسفیق نکنید و شخص معلومی را و لو مدافعه باشد مقاومت و معارضه نمائید به کمال ملاطفت و محبت و دوستی و خیر خواهی و دلسوزی رفتار نمائید، روش روحانیان گیرید و مسلک کرویّان جوئید در حقّ کلّ دعا کنید و خیر کلّ را از خدا بخواهید. هر نفسی را به کمال ادب ذکر نمائید و شخصی را مبعوض مدارید و با هر کس مهربان باشید و اگر به سمع خویش کتّابه یا اشاره یا تلویحا یا تصریحا توهین این عبد را شنوید اشفته نشوید کمال حلم و سکون را چون این عبد ملحوظ دارید و به نفحات قدس مانوس گردید ولی گول نفسی را نخورید و گوش به تملّق بعضی ندهید زود پی به شبهات اهل متشابهات برید اهل فراست باشید منخدع نگردید مفتون مداهنه اهل فتور نشوید به نور الله ناظر باشید و مظهر [اتّقوا من فراسة المؤمن فإنّه ينظر بنور] الله گردید،

" ورنه این جعدان دغل افروختند بانگ بازان سپید اموختند "

" بانگ هدهد گر بیاموزد قطا راز هدهد کو و پیغام سبا "

ای یاران قسم به حضرت یزدان که این عبد در حقّ نفسی وهنی راضی نشده و قصوری نموده بلکه این قصور از افتاب میثاق است که بر افاق اشراق نموده لیس هذا من عندی بل من عنده، الله اعلم حیث يجعل رسالته، اهم یقسمون رحمة ربّک؟ نحن قسمنا بینهم معیشتهم،

" جرم او این است که باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس؟ "

ای یاران روحانی، جمال نورانی مرّبی رحمانی افتاب انور جهان الهی روحی لمرقده الفداء و نفسی لارقائه الفداء تحمل تیر و زنجیر و تهدید شمشیر نموده در سلاسل و اغلال ایام را بسر بردند مدّتی در زندان بودند و به کرات در تحت عذاب الیم عوانان، روزی سرگون به عراق شدند و دمی متهم به شقاق در السن اهل افاق، یومی در بزم مصائب جام بلا بدست گرفت و شبی در جشن وفا از کوّوس جفا مدهوش و مست شد، سالی در بدشت

بازار یوسفان شکست داد و از فرط دلیری اسیر هر ستمگری شد و زمانی خائمان به تالان و تاراج داد و بی سر و سامان هر اقلیم و کشوری گردید، وقتی چون شمع در زجاجهء غربت بگداخت و زمانی فرید و وحید در جبال شاهق و مغار کردستان بی انیس و رفیق ماند، مدتی در زوراء سینه هدف سهام اعداء کرد و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص مقاومت مخصوص فرمود، گاه اوارهء شرق شد و گاه راندهء غرب، گاهی به بلغار افتاد و گاهی به سقلاب تا آن که در سجن اعظم در زندان عمیق در افتاد تا آخر ایام به سرآمد و یوم الله منتهی شد و افتاب لقا افول نمود و لیلئه لیلئه هجوم کرد و یاران باوفا در آتش حرمان سوختند و آتش حسرت بر افروختند.

باری افتاب توحید در مصائب شدید تجمل هر بلای عظیم فرمود تا جمعی بی نوایان را با نوا فرماید و نفوس پریشان را مجتمع نماید افسردگان را برافروزد و پژمردگان را طراوت و لطافت بخشد مردگان را جان مبذول دارد و اوارگان را سر و سامان دهد مستمندان را به گنج روان دلالت فرماید و نادانان را دانائی بخشد. این مدّت مدیده با رفت کبری و ملاطفت عظمی این نفوس را در اغوش عنایت تربیت کرد و به انواع فیض پرورش داد تا در یوم فراق بر وفای حقیقی و وفاق قیام نمائیم و کمر خدمت بر بندیم و به جان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون پوشیم مظهر حتی اجعل اورادی و اذکاری وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا گردیم. حال هنوز قیص تقدیس تر و طری و بالین نازنین در نهایت تازگی و رنگین، ما جمیع ان وصایا را فراموش نمائیم و خاموش نشینیم و همه ان الطاف را نسیان کنیم و راه عصیان بپیمائیم و چون عزم و حرکتی نمائیم طوفان اختلاف برانگیزیم و با هر کس در ستیزیم بر بالین پرند و پرنیان بنحسبیم و فریاد و فغان براریم، در ایوان راحت جان بیسائیم و شکایت از تطاول مظلومان نمائیم هر چه خواهیم بکنیم و بگوئیم و به افاق انتشار دهیم و از جهتی الغوث الغوث به عنان اسمان رسانیم، خدمتی که نکردیم سهل است اهانت به هیکل امرش چرا بنمائیم؟ نصرت که نمودیم بس است تیشه به ریشهء شجرهء مبارکه اش چرا زنیم؟ ای پروردگار از خواب غفلت بیدار فرما و از بی هوشی هوشیار کن دیده را نوری بخش و گوش را شنوائی عنایت کن قدری انصاف عطا فرما و به جزئی وفا مؤید نما بلکه تیشه خفیف تر گردد و طوفان قدری سکونت یابد توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و دانا.

(عبدالبهاء عباس)

باری مقصود این است که حزب فتور را مقصد چنان است که در هر نفسی قصوری از این عباد در انظار جلوه دهند و به این سبب سیئات تزلزل خویش را بپوشند و جمیع را از صراط مستقیم منحرف نموده در اطراف خویش جمع نمایند و علم خلاف برافرازد و اساس اختلاف بنهند.

مثلاً ملاحظه فرمائید که از هندوستان چه اراجیف کذب و اسنادات کفر و شرکی نسبت به حاجی محمد حسین دادند و به مصر نوشتند تا آن جناب را نیز از او بی نهایت مکدر کردند و به حسب روایت شکایت در مکاتیب اولیه نموده بودند و چون محض لطف الهی حاجی مذکور مغدور به مصر رسید ملاحظه فرمودید که اراجیف بود چنانچه در مکتوب اخیر مرقوم فرموده بودید که: جناب حاجی محمد حسین اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند به دقت مطالب ایشان استماع شد ابدا کلمه مغیری از ایشان مسموع نگشت چرا بعضی احباب اغراق نویسی را شعار خود ساخته‌اند، این بنده خدا غرضی جز اتفاق احباً بر کلمه واحده و ثبوت و رسوخ کلّ بر عهد الهی ندارد و هتک حرمت نفسی را هم نمینخواهد خداوند تبارک و تعالی میداند چیزها نوشته بودند که عقل از استماع آن متحیر و قلب مضطرب میشد. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که مقصدشان از این مفتریات چه بود و مفتریات هند مقتبس از مفتریات عکاست و شما میدانید که مقصود طعن به حاجی نبود مقصود این عبد است شما همین را میزان قرار دهید حقیقت حال مشهود گردد. ای کاش به همین کفایت نمودند. تالله الحقّ إنّ صدری مشبک من سهام المفتریات و قلبی متقطع من طعان سنان الروایات و صرت إذا أتتني من سهام تكسرت النصال علی النصال.

ملاحظه فرمائید این عبد خود را فدای هر یک از بندگان جمال مبارک مینماید و فدیتهم بروحی و نفسی و ذاتی و کینونتی میگوید و مینگارد با وجود این در افواه شهرت میدهند که این عبد ادعای اعظم مراتب و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نمی شود با وجود آن که اکثری از متزلزلین اظهار تذلل و انکسار و تبتل و ابتهال و تنزل و افتقار این عبد را بهانه و وسیله تنزل خویش نموده که فلان روحی لاجبائۀ الفداء او لتراب اقدام احبائۀ مرقوم مینماید، پس چگونه برتری بر احدی دارد یا آن که مرکز میثاق است که دائره کتاب اقدس و کتاب عهد بر آن مرکز منصوص مثبتو دائر است؟ پس جمیع امثال و اقران بلکه برتری بر او دارند. با وجود این عبد این مقام را نیز اعظم از مقام خویش می شمرد.

باری ای دوستان الهی در دین الله تکفیر و تفسیق نبوده و نیست و تزییف و تحقیر جایز نه، با کسی مجادله ننمائید و منازعه نکنید و ذلت از برای احدی مطبید و نام نفسی را به وهن مبرید و ضرر نفسی را نخواهید و لسان را به طعن کسی نیالائید غیبت نفسی ننمائید و پرده از کار کسی بر ندارید تا نفسی اظهار ثبوت مینماید تعرض مکنید و او را رسوا ننمائید و همین کلمات را نفسی وسیله نزاع و اعتراض نکند به ثبوت و رسوخ بنیان تنزل را از بنیاد براندازید و به تمسک و تشبث اساس دین الله را محکم نمائید حزب فتور را به حال خویش گذارید و حواله به صاحب عهد و میثاق نمائید ان حیّ قدیم قویّ قدیر است و هادم بنیان هر مکر و تدبیر. نصوص کتاب اقدس لوح محفوظ الهی منسوخ نگردد و مرکز میثاق الهی نلغزد علم مبین سرنگون نشود کوکب صبح منیر افل نگردد بحر محیط از فیض منقطع نشود شمس شهیر در پس سحاب شدید نماند نسیم عنایت منقطع نگردد و باب رحمت مسدود نشود مواهب جمال ابری مفقود نگردد و موارد فرات سائغ بارد و شراب مقطوع نشود. عنقریب کوکب

میثاق اشراق بر افاق نماید و افتاب عهد بر شرق و غرب بتابد اهل فتور نادم و پشیمان گردند و حزب عجز
منشئت و پریشان و هذا وعد غیر مکذوب. (عبدالبهاء عباس)